

نویسنده این سطور چند سال پیش مقاله ای منتشر کرد درباره تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) و درباره ماهیت و ریشه آن به بحث پرداخت. در آنجا گفتم که این تفسیر یک هسته قدیمی دارد که ابن بابویه آن را در آثارش به نقل از شخصی مجهول الحال به نام ابوالحسن محمد بن القاسم المفسر الجرجانی نقل کرده؛ اما بعداً در اوائل سده ششم قمری متن فعلی بر پایه آن متن قدیمی ساخته و پرداخته و بخشهای بسیار زیادی بدان افزوده شده و مقدمه ای داستانی و خیال پردازانه ای با اغلاطی تاریخی بدان ملحق شده است. چنانکه می دانیم بیشتر فقها و رجالیان شیعه این کتاب را اساساً معتبر نمی دانند و تعابیری بسیار منفی درباره آن دارند (نک: مقاله مفید دانشمند جناب آقای رضا استادی درباره این کتاب که این اقوال را دسته بندی و مورد بررسی قرار داده است؛ در زبانهای خارجی بارآشر درباره این کتاب بخشی را در کتابش درباره تفسیر شیعی قرآن اختصاص داده است). متن مقاله پیشگفته خود را با اندکی تغییر در اینجا دیگر بار منتشر می کنم. اما اینجا مناسب است که چند نکته دیگر را در قالب تکمیل و توضیح آنچه چند سال پیش نوشته ام به همراه ذکر تعدادی از شواهد بحث به عنوان مقدمه اضافه کنم. این مطالب را در ضمن چند بخش ذکر می کنم:

۱- ابن بابویه صدوق تنها کسی است که بخشهایی از متن این تفسیر را در آثارش روایت کرده است؛ به نقل از کسی به نام "محمد بن القاسم المفسر المعروف بأبی الحسن الجرجانی" (نمونه سند در معانی الأخبار، ص ۴: " حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجُرْجَانِيُّ الْمُفَسِّرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَعْقُوبَ يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ وَ كَانَا مِنَ الشَّيْبَعَةِ الْإِمَامِيَّةِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَتَّأَلَهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ.."). منابع بعدی تنها از طریق ابن بابویه به روایات این شخص دسترسی داشته اند. نسخه های موجود این اثر هم روایت این کتاب را به همین شخص می رسانند و در روایت آن باز این ابن بابویه است که به عنوان راوی متن تفسیر موجود شناخته می شود. این شخص مطلقاً شناخته نیست. احتمالاً او وجود تاریخی داشته و شیخ صدوق او را در خراسان دیده بوده است. دلیلی وجود ندارد که وجودش را به عنوان یک راوی انکار کنیم (گاه روایات دیگری هم از محمد بن القاسم از منابع دیگر و غیر مرتبط با اسناد شناخته شده در رابطه با تفسیر مورد گفتگو در آثار صدوق دیده می شود؛ نمونه، الأمالی، ص ۳۶۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَسْتَرَّابَادِيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ هَارُونَ قَالَ حَدَّثَنَا عَمَّارُ بْنُ رَجَاءٍ ... ؛ یا نک: الأمالی ؛ ص ۴۵۳ به بعد: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَسْتَرَّابَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَحْيَى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْقُمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ

بُنْ عَيْبَةَ عَنِ الزُّهْرِيِّ). از تعبیر "ترضیه" که شیخ صدوق برای او به کار می برد معلوم می شود که در زمان تألیف عمده آثار شیخ صدوق او در گذشته بوده و نیز اینکه به احتمال قوی امامی مذهب بوده است. در روایات شیخ صدوق از او که البته در قیاس با حجم نسخه موجود تفسیر العسکری زیاد هم نیست، محمد بن القاسم المفسر الجرجانی از دو راوی که آنان را با تعبیر "وکانا من الشیعة الإمامیة" یاد می کند (برای این تعبیر؛ نک، مثلاً: التوحید، ص ۲۳۰) تفسیر پاره ای از آیات قرآن (سوره های فاتحه و بخشی از بقره) و یا نقل پاره ای از روایات را فراهم می آورد که آن دو از پدران خود و پدران آن دو مستقیماً از امام حسن عسکری شنیده بودند (برخی از این روایات نقل اقوال و احادیث خود امام است و برخی دیگر روایات مسند امام است از امامان پیشین). معلوم نیست چرا بی دلیل در همه این روایات تأکید می شود که آن دو راوی از شیعه امامیه بوده اند؟ یک احتمال این است که پدران آن دو امامی مذهب نبوده و تنها فرزندان امامی مذهب بوده اند (البته این مطلب خلاف داستانی است که در آغاز نسخه موجود تفسیر درباره پدران آن دو گفته شده و چنانکه خواهیم دید این داستان به کلی ساختگی است و ربطی به ابن بابویه ندارد). اگر چنین باشد شاید پدران آن دو فی المثل زیدی بوده اند. من خود بعید نمی دانم که مایه اصلی این تفسیر که هسته اصلی آن را تشکیل می داده و در نسخه موجود عمده بخشهایی را تشکیل می دهد که آیات به صورت بسیار جزئی و لفظ به لفظ تفسیر شده (که البته این تنها بخش اندکی از کل تفسیر را شامل می شود؛ و الا عمدتاً تفسیر نقل روایاتی است بی ارتباط با آیات قرآن) از تفسیر امام زیدی، الحسن بن علی الناصر الکبیر الأطروش که می دانیم خود تفسیر قرآن داشته اخذ شده باشد؛ این، هم به دلیل شباهت اسمی میان ناصر کبیر و امام حسن عسکری امکان پذیر بوده و هم به دلیل تأکید بر امامی بودن دو راوی یاد شده بیشتر معقول به نظر می رسد. شاید این دو راوی واقعاً راویان ناصر اطروش بوده اند و بعداً محمد بن القاسم المفسر الجرجانی به دلائلی متن خود را بر اساس هسته اصلی روایت شده به وسیله آن دو بر ساخته باشد. شاید هم محمد بن القاسم که خود از اهالی جرجان بوده؛ جرجانی که در آن دوران گاه در دست حکومت علویان زیدی طبرستان بوده متنی از تفسیر ناصر کبیر را اساس و هسته کار خود قرار داده و آنگاه روایانی کاملاً ساختگی و محصول ذهن خود برای آن تراشیده است. به هر حال متن محمد بن القاسم چنانکه خواهیم گفت همینک در اختیار نیست و ظاهراً بخشی از آن و یا دفاتری به روایت او در تفسیر قرآن به دست ابن بابویه رسیده بوده و او از آن در آثارش بهره گرفته است. نسخه موجود تفسیر که به نام محمد بن القاسم المفسر امروزه موجود است چنانکه خواهیم دید اثری است مخلوق و پرداخته اوائل سده ششم قمری. احتمال دیگر در مورد زیدی بودن ریشه این کتاب این است که هسته اصلی این کتاب یعنی آنچه بدان اشاره رفت در واقع نسخه ای از روایات تفسیری ناصر اطروش بوده که محمد بن القاسم المفسر آن را یافته بوده و به روایت دو تن از راویان اما او به خطا آن را از امام حسن عسکری فرض کرده و بعداً برای آن دو راوی

فرزندانی را ساخته و پرداخته و آنان را خواسته امامی جلوه دهد. او بدین ترتیب، منظور از "الحسن بن علی" در صدر سند را اشتباهاً نه ناصر کبیر اطروش (که او هم گاه، چنانکه می دانیم در منابع زیدی به عنوان العسکری شناخته بوده) که الحسن بن علی العسکری پنداشته بوده است. چنانکه در مقاله ای که خواهد آمد نوشته ایم او در یک دفتر دیگر هم که ابن بابویه از او در آثارش نقل می کند چنان می نماید که میان امام عسکری و ناصر کبیر خلط کرده است. به هر حال این هسته اصلی عمدتاً جز در پاره ای از موارد و برخلاف ساختار کلی کتاب، تفسیر مستقیم آیات قرآن است و جنبه فنی تفسیری خود را حفظ کرده است.

۲- نسخه موجود بیش از آنکه تفسیر قرآن باشد مجموعه ای است از روایات؛ عمدتاً به ترتیب امامان اثنا عشر و مشتمل بر روایات احتجاجی و با مرکزیت نقل معجزات امامان. با این وجود روایات کتاب به هیچ وجه افکار غلات شیعه را منتقل نمی کند و ابداً نمی توان حکم کرد که کتاب به سنت / سنت های غلات شیعه وابسته است؛ بلکه چنانکه خواهیم دید معلوم است تنها هدفی تبلیغی و رای پردازش آن بوده است.

۳- در دو بخش از نسخه موجود کتاب به وضوح در رابطه با نقش فقیهان سخن رفته و گرچه جز در یکجا و به صورت کاملاً حاشیه ای سخنی از غیبت واپسین امام نمی رود اما معلوم است که نویسنده متن می خواهد اهمیت مرکزی فقیهان را در دوران غیبت روشن کند؛ در ضمن گوشه چشمی هم انتقادی به برخی از فقیهانی دارد که با اهل جور و ظلم همکاری می کنند. این بخشها ابداً در آثار شیخ صدوق نقل نشده، این در حالی است که اهمیت این بخش به پایه ای است که اگر حقیقتاً این قسمت در اختیار شیخ صدوق بود آن را می بایست دست کم در کمال الدین خود نقل می کرد و یا فقیهان دیگر در دوران پیش از دوران تألیف احتجاج طبرسی که آن را چند قرن بعد نقل کرد (۲/ ۴۵۶ به بعد) مورد استناد فقهی قرار می دادند. یکی از این دو بخش چنین است (التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص: ۲۹۹ به بعد):

"قال: فقال رجلٌ للصادق ع: فإذا كان هؤلاء العوام من اليهود لا يعرفون الكتاب إلا بما يسمعون من علمائهم - لا سبيل لهم إلى غيره، فكيف ذمهم بتقليدهم و القبول من علمائهم و هل عوام اليهود إلا كعوامنا يُقلدون علماءهم فإن لم يجز لأولئك القبول من علمائهم، لم يجز لهؤلاء القبول من علمائهم. فقال ع: بين عوامنا و علمائنا و بين عوام اليهود و علمائهم فرق من جهة و تسوية من جهة، أما من حيث إنهم استنوا، فإن الله قد ذم عوامنا بتقليدهم علماءهم كما [قد] ذم عوامهم. و أما من حيث إنهم افترقوا فلا. قال: بين لي ذلك يا ابن رسول الله ص! قال ع: إن عوام اليهود كانوا قد عرفوا علماءهم بالكذب الصراح، و بأكل الحرام و بالرشا، و بتغيير الأحكام عن واجبهـا بالشفاعات و العنايات و المصانعات و عرفوهم بالتعصب الشديد - الذي يفارقون به أديانهم - و أنهم، إذا تعصبوا

أزالوا حقوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا عَلَيْهِ، وَ أَعْطَوْا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ - مِنْ أَمْوَالِ غَيْرِهِمْ وَ ظَلَمُوهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ وَ عَرَفُوهُمْ بِأَنَّهُمْ يُقَارِفُونَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ اضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ - إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ، لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ، وَ لَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ، فَلِذَلِكَ ذَمَّهُمْ [اللَّهُ] لَمَّا قَلَدُوا مَنْ قَدْ عَرَفُوا، وَ مَنْ قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبَرِهِ، وَ لَا تَصْدِيقُهُ فِي حِكَايَتِهِ، وَ لَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤَدِّيه إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يُشَاهِدُوهُ، وَ وَجَبَ عَلَيْهِمُ النَّظَرُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ كَانَتْ دَلَالُهُ أَوْضَحَ مِنْ أَنْ تَخْفَى، وَ أَشْهَرُ مِنْ أَنْ لَا تَظْهَرَ لَهُمْ. وَ كَذَلِكَ عَوَامٌ أُمَّتِنَا - إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفِسْقَ الظَّاهِرَ، وَ الْعَصِيْبَةَ الشَّدِيدَةَ وَ التَّكَالِبَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا، وَ إِهْلَاكَ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ - وَ إِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحَقًّا، وَ بِالْتَرَفُقِ بِالْبِرِّ وَ الْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ، وَ إِنْ كَانَ لِلدَّلَالِ وَ الْإِهَانَةِ مُسْتَحَقًّا. فَمَنْ قَلَدَ مِنْ عَوَامِنَا [مِنْ] مِثْلِ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ - فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالتَّقْلِيدِ - لِفِسْقَةِ فُقَهَائِهِمْ. فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ. وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا [فِي] بَعْضِ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعِهِمْ، فَإِنَّ مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ - مَرَآبَ فَسْقَةِ فُقَهَاءِ الْعَامَّةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئًا، وَ لَا كَرَامَةَ لَهُمْ، وَ إِنَّمَا كَثُرَ التَّخْلِيْطُ - فِيمَا يَتَحَمَّلُ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لِذَلِكَ، لِأَنَّ الْفِسْقَةَ يَتَحَمَّلُونَ عَنَّا، فَهُمْ يُحَرِّفُونَهُ بِأَسْرِهِ لِجَهْلِهِمْ، وَ يَضْعُونَ الْأَشْيَاءَ عَلَى غَيْرِ [مَوَاضِعِهَا وَ] وَجُوْهَهَا - لِقِلَّةِ مَعْرِفَتِهِمْ وَ آخَرِينَ يَتَعَمَّدُونَ الْكَذِبَ عَلَيْنَا - لِيَجْرُوا مِنْ عَرْضِ الدُّنْيَا - مَا هُوَ زَادَهُمْ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ. وَ مِنْهُمْ قَوْمٌ نَصَابٌ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى الْقُدْحِ فِينَا، يَتَعَلَّمُونَ بَعْضَ عُلُومِنَا الصَّحِيْحَةِ فَيَتَوَجَّهُونَ بِهِ عِنْدَ شَيْعَتِنَا، وَ يَنْتَقِصُونَ [بِنَا] عِنْدَ نَصَابِنَا ثُمَّ يُضَيِّفُونَ إِلَيْهِ أضعافَهُ وَ أضعافَ أضعافِهِ - مِنَ الْأَكَاذِيبِ عَلَيْنَا الَّتِي نَحْنُ بَرَاءٌ مِنْهَا، فَيَتَقَبَّلُهُ [الْمُسْلِمُونَ] الْمُسْتَسْلِمُونَ مِنْ شَيْعَتِنَا عَلَى أَنَّهُ مِنْ عُلُومِنَا فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوهُمْ. وَ هُمْ أَضْرُّ عَلَى ضَعْفَاءِ شَيْعَتِنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَ أَصْحَابِهِ فَإِنَّهُمْ يَسْلُبُونَهُمُ الْأَرْوَاحَ وَ الْأَمْوَالَ، وَ لِلْمُسْلِمِينَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الْأَحْوَالِ - لِمَا لِحَقِّهِمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ. وَ هَؤُلَاءِ عُلَمَاءُ السَّوِّءِ النَّاصِبُونَ - الْمُسْتَبْهُونَ بِأَنَّهُمْ لَنَا مُوَالُونَ، وَ لِأَعْدَائِنَا مُعَادُونَ يَدْخُلُونَ الشَّكَّ وَ الشُّبُهَةَ عَلَى ضَعْفَاءِ شَيْعَتِنَا، فَيُضِلُّونَهُمْ وَ يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ فَصْدِ الْحَقِّ الْمُصِيبِ. [لَا جَرَمَ] أَنَّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ - مِنْ هَؤُلَاءِ الْعَوَامِّ - أَنَّهُ لَا يُرِيدُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ وَ تَعْظِيمَ وَجْهِهِ، لَمْ يَتْرُكْهُ فِي يَدِ هَذَا الْمَلْبَسِ الْكَافِرِ. وَ لَكِنَّهُ يُقِيضُ لَهُ مَوْمِنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوَابِ، ثُمَّ يُوقِّعُهُ اللَّهُ تَعَالَى لِلْقَبُولِ مِنْهُ، فَيَجْمَعُ لَهُ بِذَلِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ يَجْمَعُ عَلَى مَنْ أَضَلَّهُ لَعْنُ الدُّنْيَا وَ عَذَابُ الْآخِرَةِ. ثُمَّ قَالَ: [قَالَ] رَسُولُ اللَّهِ ص: شَرَّارُ عُلَمَاءِ أُمَّتِنَا الْمُضِلُّونَ عَنَّا، الْقَاطِعُونَ لِلطَّرْقِ إِلَيْنَا، الْمُسْمُونَ أَضْدَادَنَا بِأَسْمَائِنَا، الْمَلْفُوبُونَ أَضْدَادَنَا بِالْقَابِنَا، يُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَ هُمْ لِلْعَنِ مُسْتَحِقُّونَ، وَ يَلْعَنُونَنَا وَ نَحْنُ بِكَرَامَاتِ اللَّهِ مَعْمُورُونَ، وَ بِصَلَوَاتِ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ عَلَيْنَا - عَنْ صَلَوَاتِهِمْ عَلَيْنَا - مُسْتَعْنُونَ".

بخش دوم که مورد اشاره قرار گرفت از این قرار است (ص ۳۴۲ به بعد؛ از جمله در ص ۳۴۴): " وَ قَالَ عَلِيٌّ بِنُ مُوسَى الرَّضَاعِ يُقَالُ لِلْعَابِدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: نَعَمْ الرَّجُلُ كُنْتَ هَمَّتْكَ ذَاتُ نَفْسِكَ، وَ كَفَيْتَ النَّاسَ مَمُونَتَكَ، فَادْخُلِ الْجَنَّةَ. إِلَّا أَنْ الْقَفِيَةَ مَنْ أَفَاضَ عَلَى النَّاسِ خَيْرَهُ، وَ أَنْقَذَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ، وَ وَفَّرَ عَلَيْهِمْ نِعَمَ جِنَانِ اللَّهِ، وَ حَصَلَ لَهُمْ

رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى. وَ يُقَالُ لِلْفَقِيهِ: يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لِأَيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ، الْهَادِي لِضِعْفَاءِ مُحِبِّبِهِ وَ مَوَالِيهِ قِفْ حَتَّى تَشْفَعَ لِكُلِّ مَنْ أَخَذَ عَنْكَ أَوْ تَعَلَّمَ مِنْكَ. فَيَقِفُ، فَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ مَعَهُ فِتْمَامًا وَ فِتْمَامًا حَتَّى قَالَ عَشْرًا- وَ هُمُ الَّذِينَ أَخَذُوا عَنْهُ عُلُومَهُ، وَ أَخَذُوا عَنْ مَنْ أَخَذَ عَنْهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَانظُرُوا كَمْ فَرَقٌ مَا بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ. وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ع إِنَّ مَنْ تَكْفَلَ بِأَيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ الْمُنْقَطِعِينَ عَنْ إِمَامِهِمْ، الْمُتَحَرِّينَ فِي جَهْلِهِمْ، الْأَسْرَاءَ فِي أَيْدِي شَيَاطِينِهِمْ، وَ فِي أَيْدِي النَّوَاصِبِ مِنَ الْأَعْدَائِنَا، فَاسْتَنْقَذَهُمْ مِنْهُمْ، وَ أَخْرَجَهُمْ مِنْ حَيْرَتِهِمْ، وَ قَهَرَ الشَّيَاطِينَ بِرَدِّ وَسَاوِسِهِمْ وَ قَهَرَ النَّاصِبِينَ بِحُجَجِ رَبِّهِمْ، وَ دَلِيلِ أُمَّتِهِمْ، لِيُفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْعَابِدِ- بِأَفْضَلِ الْمَوَاقِعِ بِأَكْثَرِ مَنْ فَضَلَ السَّمَاءَ عَلَى الْأَرْضِ، وَ الْعَرْشَ وَ الْكُرْسِيَّ وَ الْحُجُبَ [عَلَى السَّمَاءِ] وَ فَضَلَهُمْ عَلَى هَذَا الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى أَخْفَى كَوْكَبٍ فِي السَّمَاءِ.!" در دنباله در همان صفحه و ص ۳۴۵: وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ع لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبِهِ قَائِمِكُمْ ع مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَ الذَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ، وَ الْمُتَّقِدِينَ لِضِعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شَيْبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ، وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ أَرْزَمَةَ قُلُوبِ ضِعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِّكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا- أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. وَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع يَأْتِي عُلَمَاءُ شَيْعَتِنَا الْقَوَامُونَ لِضِعْفَاءِ مُحِبِّبِنَا وَ أَهْلِ وَ لَأَيَّتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ الْأَنْوَارُ تَسْطَعُ مِنْ تَيْجَانِهِمْ، عَلَى رَأْسِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ تَاجٌ بِهَاءٍ، قَدْ أَنْبَتَتْ تِلْكَ الْأَنْوَارُ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ- وَ دُورَهَا مَسِيرَةٌ ثَلَاثِمِائَةٌ أَلْفِ سَنَةٍ. فَشِعَاعُ تَيْجَانِهِمْ يَنْبُتُ فِيهَا كُلُّهَا، فَلَا يَبْقَى هُنَاكَ يَتِيمٌ قَدْ كَفَلُوهُ، وَ مِنْ ظَلَمَةِ الْجَهْلِ أَنْقَذُوهُ وَ مِنْ حَيْرَةِ التِّيهِ أَخْرَجُوهُ، إِلَّا تَعَلَّقَ بِشُعْبَةٍ مِنْ أَنْوَارِهِمْ، فَرَفَعَتْهُمْ إِلَى الْعُلُوِّ حَتَّى يُحَازِي بِهِمْ فَوْقَ الْجِنَانِ. ثُمَّ تَنْزَلُهُمْ عَلَى مَنْزِلِهِمْ- الْمَعْدَةَ فِي جَوَارِ أَسْتَادِيهِمْ وَ مُعَلِّمِيهِمْ، وَ بِحَضْرَةِ أُمَّتِهِمْ الَّذِينَ كَانُوا يَدْعُونَ إِلَيْهِمْ. وَ لَا يَبْقَى نَاصِبٌ مِنَ النَّوَاصِبِ يُصِيبُهُ مِنْ شِعَاعِ تِلْكَ التَّيْجَانِ إِلَّا عَمِيَتْ عَيْنَاهُ وَ صَمَّتْ أُذُنَاهُ وَ أَخْرَسَ لِسَانَهُ، وَ يُحَوَّلُ عَلَيْهِ أَشَدُّ مِنْ لَهَبِ النَّيِّرَانِ، فَيَحْمِلُهُمْ حَتَّى يَدْفَعَهُمْ إِلَى الزَّبَانِيَةِ، فَيَدْعُوهُمْ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ."

معلوم است که نویسنده این بخشها که نباید متقدمتر از اوائل سده ششم قمری بوده باشد نظرش هم، تأیید جایگاه فقیهان است در زمان غیبت امام و به عنوان مرجع و اتوریته مذهبی و فقهی و ضرورت تقلید از فقیهان و هم گویا انتقاد می کند از شماری از فقیهان امامی که در آن دوران با دستگاه سلجوقی در ری و کاشان و منطقه جبال و خراسان همکاری می کرده و مقامات دبیری و قضایی داشته اند. در مجموع می توان رد پای وضعیت اختلافات میان اخباریان و اصولیان را در میان خود شیعه و نیز نزاعهای علمای شیعه با عالمان سنی در ری و جبال در دوران سلجوقیان را که نمونه اش را در کتاب نقض عبد الجلیل قزوینی نیز می بینیم در این قسمت دید. طبیعی است که بخشهای نقل شده چندان از نقطه نظر استناد برای فقیهان و نیز متکلمانی که در خصوص بحث غیبت امام و نحوه هدایت مؤمنان در عصر عدم حضور امام معصوم در جامعه پیش از این دوران نوشته اند از اهمیت برخوردار بود که اگر به واقع این متنها در زمان شیخ صدوق در اختیار بود او و گروهی دیگر و حتی

فقیهان و متکلمانی مانند شیخ مفید و شریف مرتضی بدان در آثارشان استناد می کردند. شاید تصور شود که مقصود از انتقاد از فقیهان در متن نسخه موجود همکاری شماری از علمای شیعه در دوران آل بویه در بغداد و یا اندکی قبل با دستگاه عباسیان باشد و بنابراین متن در عصر شریف مرتضی فی المثل تنظیم شده اما این مسئله تا اندازه ای بعید است؛ به ویژه اینکه اثری از روایت این نسخه (جز خیلی محدود و آن هم صرفاً از طریق روایات خود ابن بابویه در آثارش و نه بر اساس نسخه موجود [نک: مورد دلائل الإمامة، پس از این] در آثار پیش از نیمه سده ششم قمری دیده نمی شود (فی المثل ابن شعبه حرانی که با وجود نصیری مذهب بودن به احادیث امامیه دسترسی داشته در بخش امام حسن العسکری در تحف العقول خود ابدأً به روایات این کتاب اشاره ندارد؛ در حالی که ابو منصور طبرسی در سده ششم بسیار بر این متن متکی بوده است). یک نکته جالب دیگر در متن نسخه موجود تأکید زیاد بر حفظ تقیه در جامعه شیعه و ضرورت آن است که با عصر سلجوقی سازگار است.

۴- علاوه بر این، شیخ صدوق جز چند مورد بسیار نادر هیچ یک از روایات امام رضا (ع) موجود در نسخه کنونی تفسیر را در عیون اخبار الرضای خود که مخصوص جمع اخبار امام رضا (احادیث امام و روایات مسند ایشان از امامان قبل) بوده نیاورده است (نمونه روایات امام رضا که در عیون و هیچ یک از آثار شیخ صدوق نیامده؛ در التفسیر، ص: ۳۱۲ به بعد)؛ حتی برخی از روایاتی که مستقیماً گفته خود امام رضا است؛ در حالی که او حتی به روایات مسند امام حسن عسکری به روایت محمد بن القاسم که نام امام رضا در سند هست (از طریق اسناد به آباء امام) توجه داشته است (نمونه روایت مسند از پدران و نه قول خود امام؛ نک: عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ج ۱؛ ص ۳۰۱؛ نیز نمونه: ۱/ ۱۳۷: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً)؛ سؤال این است که چرا همه آنچه در متن کنونی است مورد استفاده او در عیون قرار نگرفته است. این مورد و نیز این نکته که عمده روایات این کتاب در هیچ یک از آثار شیخ صدوق که بنابر نسخه موجود کتاب تفسیر، راوی این متن بوده نقل نشده است، به خوبی گواه این نظر است که در زمان ابن بابویه نسخه موجود تفسیر وجود خارجی نداشته و احتمالاً او تنها دفتری از روایات تفسیری محمد بن القاسم المفسر را داشته که بسیار مختصرتر از متن موجود بوده است (برای روایات ابن بابویه در کتاب النبوه اش از محمد بن القاسم و تفسیرش، نک: قصص الأنبياء راوندی، ص ۱۷۰ البته با این سند: و عن ابن بابويه حدثنا محمد بن القاسم الأسترآبادی حدثنا يوسف بن

محمد بن زیاد عن أبيه عن الحسن بن علي ص في ...؛ نیز ص ۲۸۸: و عن ابن بابويه حدثنا محمد بن القاسم الأسترآبادی حدثنا يوسف بن محمد بن زیاد عن أبيه عن الحسن بن علي ع في قوله؛ که در نسخه موجود دیده نمی شود؛ در حالی که مربوط به سوره بقره است؛ در این دو مورد می بینیم که محمد بن القاسم تنها از یکی از دو راوی نقل می کند. ابن بابویه در مشیخه، طریق خود را به محمد بن القاسم به عنوان یکی از منابع کتاب فقیه ذکر کرده ؛ نک: من لا يحضره الفقيه ، ج ۴ ؛ ص ۵۰۲: و ما كان فيه عن محمد بن القاسم الأسترآبادی فقد رویته عنه).

محتماً شیخ صدوق عین همین متن را نیز در کتاب تفسیر القرآن خود که گاه از آن در آثارش در ارتباط با روایات همین تفسیر محمد بن القاسم المفسر یاد می کند گزارده بوده است (فی المثل، نک: من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص: ۳۲۷ تا ۳۲۸: وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ وَقَدْ أَخْرَجْتُهُ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ). این نکته که این دفتر مورد اشاره شیخ طوسی و نجاشی در آثار رجالی و فهارس خود قرار نگرفته است ممکن است نشانی باشد بر این نکته که اصلاً این دفتر حدیثی که در اختیار شیخ صدوق بوده نسخه مستقلی نبوده و تنها بخشی از تفسیر القرآن ابن بابویه را تشکیل می داده است. ابن غضائری چنانکه بعد از این خواهیم دید تنها کسی است که از این متن به واسطه ابن بابویه نام برده و شاید تنها نظرش تفسیر القرآن ابن بابویه و نقلهای آن از روایات تفسیری محمد بن القاسم المفسر بوده است (به هر حال گفتار ابن الغضائری درباره این متن به خوبی گواه آن است که او نسخه موجود تفسیر را نمی شناخته بلکه نظرش تنها روایت ابن بابویه در آثارش بوده ؛ چرا که او روایت دو راوی را مانند صدوق از پدرانسان ثبت می کند و نه مستقیماً از امام حسن عسکری؛ گرچه در نسخه موجود ابن الغضائری به جای آن امام از امام دهم یاد شده؛ نک: پس از این). این نکته را همینجا تذکر دهم که گاه روایاتی هست در مورد امام رضا با همین سند مورد گفتگو که در نسخه موجود تفسیر نیست اما در عیون صدوق نقل شده (نک: عیون أخبار الرضا علیه السلام ؛ ج ۲ ؛ ص ۱۶۷ تا ۱۷۲: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ عَنِ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى ع لَمَّا جَعَلَهُ الْمَأْمُونُ وَوَلِيَّ عَهْدِهِ احْتَبَسَ الْمَطْرُ .."؛ باز این روایت که در تفسیر نیست با این سند: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرِ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الْحَسَنِ الْجُرْجَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ ...؛ نک: عیون أخبار الرضا علیه السلام ؛ ج ۱ ؛ ص ۲۵۴). در برخی نمونه ها نیز متن تفسیر موجود با متن ابن بابویه تمایزهایی دارد (نمونه در ص ۵۸ به بعد؛ مقایسه شود با عیون أخبار الرضا علیه السلام ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۰۰ ؛ به بعد).

۵- چنانکه خواهیم دید متن تفسیر العسکری متنی است پرداخته شده در سده ششم قمری که به سرعت متن آن در میان امامیه شهرت یافت و کسانی مانند قطب راوندی (برای نمونه روایت آن در قطب راوندی، نک: الخرائج و الجرائح؛ ج ۲؛ ص ۶۸۳)، ابو منصور طبرسی (مکرر در ذیل باب احادیث و احتجاجات امام یازدهم) و ابن شهر آشوب (نک: مناقب، ۱/ ۹۲، ۲/ ۲۹۳) از آن در کتابهای خود نقل کردند و از آن زمان به عنوان متنی روایی مورد توجه قرار گرفته است. این متن ظاهراً بیشتر به دلیل نیاز جامعه امامیه در آن دوران به شیوه های تبلیغات دینی و نقل روایات ناقل معجزات امامان ساخته و پرداخته شد و مورد تبلیغ قرار گرفت. سازنده/ سازندگان این دفتر، متن نسخه محمد بن القاسم به روایت ابن بابویه را که شاید متن مختصری هم بوده هسته اصلی کار خود قرار دادند و بعد بدان (و یا برگزیده آن) هر چه از اینجا و آنجا یافتند و گاه نیز بدون هیچ گونه سابقه ای افزودند. آنگاه برای آنکه بر جذابیت متن بیافزایند داستانی هم در رابطه با دو راوی تفسیر از زبان امام حسن عسکری و پیشینه آن دو و خانواده آنان در جرجان و در زمان حکومت علویان طبرستان بدان افزودند (این مقدمه گرچه در بادی نظر نگاهی انتقادی به زیدیه شمال ایران دارد اما در واقع ظاهراً قصد تطهیر آنان را در نهایت دارد؛ شاید به دلیل اینکه نسخه موجود تفسیر هم احتمالاً در همین جرجان و یا در برخی دیگر از شهرهای شمالی ایران در حدود اوائل سده ششم قمری تحریر و پیشنهاد شده است؛ به ویژه اینکه در سند نسخه های موجود نام اهالی جرجان دیده می شود و جالب اینکه برخی از نسخه های این کتاب، آنهایی که اساس طبع قرار گرفته نیز گویا ریشه اش به شمال ایران می رسد). سازندگان متن فعلی البته توجه نداشتند که در روایت ابن بابویه در آثارش آن دو راوی به واسطه پدران خود از امام حسن عسکری روایت می کنند، در حالی که در روایت و داستان سرایی آنان، آن دو مستقیماً محضر امام رسیده بودند (برای نقل آن دو از پدرانشان [عن ابویهما]، نک: التوحید، ص ۲۳۰؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ج ۱؛ ص ۲۶۶؛ حتی در میانه یک روایت باز وقتی شیخ صدوق نقلی می کند از آن دو راوی در ادامه نقلشان از امام حسن عسکری؛ تصریح می کند به اینکه آن دو، مطلب را از پدرانشان از امام نقل کرده اند؛ نک: عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۶۹؛ قَالَ يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا أَنَّهُمَا قَالَا فَقُلْنَا لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ فَإِنَّ قَوْمًا عِنْدَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ مَلَكَانِ اخْتَارَهُمَا اللَّهُ...."؛ برخلاف نسخه تفسیر در همین مورد، ص ۴۷۵ که فرزندان با امام گفتگو می کنند و نه پدرانشان). گاه در خود متن تفسیر موجود نیز مواردی هست که باز نشان می دهد که بر اساس نظر سازندگان متن، خود این دو راوی و نه پدرانشان با امام ارتباط داشته اند؛ یعنی همان روایتی که در نسخه موجود کتاب و به حسب داستان آغازین کتاب دیده می شود و نه آنچه در روایت شیخ صدوق آمده است (نک: التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص: ۳۱۶؛ قَالَ أَبُو يَعْقُوبَ يُوسُفُ بْنُ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ سَيَّارٍ (رض) حَضَرْنَا لَيْلَةَ عَلِيٍّ عُرْفَةَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَ وَ قَدْ كَانَ مَلِكُ الزَّمَانِ

لَهُ مُعْظَمًا، وَ حَاشِيَتُهُ لَهُ مُبْجَلِينَ، إِذْ مَرَّ عَلَيْنَا وَالِي الْبَلَدِ - وَالِي الْجِسْرَيْنِ - وَ مَعَهُ رَجُلٌ مَكْتُوفٌ، وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَ مُشْرِفٌ مِنْ رَوْزَتِهِ. فَلَمَّا رَأَاهُ الْوَالِي تَرَجَّلَ عَنْ دَابَّتِهِ إِجْلَالًا لَهُ. فَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع: عُدْ إِلَيَّ مَوْضِعَكَ. فَعَادَ...؛ یا نک: ص ۳۶۳). شگفتا که از دیگر سو، پردازندگان این مقدمه و متن فعلی موجود باز توجه نداشته اند که امامت امام یازدهم بسی کمتر از هفت سال بوده است، در حالی که در آن ادعا شده دو راوی هفت سال خدمت امام تفسیر را گرفتند.

۶- متن نسخه تفسیر العسکری آنچه امروزه در اختیار است، ناقص است و تنها شامل تفسیر فاتحه و بخشی از بقره است. در پایان نسخه موجود چند پاره دیگر هم از برخی آیات سور بقره قرار گرفته و چنین گفته شده که آن تکه ها بعداً پیدا شده و بر نسخه ناقص اولیه افزوده شده است. متن تفسیر العسکری در زمان ابو منصور طبرسی هم عیناً باید همین مقدار موجود بوده باشد؛ چرا که آنچه او از تفسیر در احتجاج نقل کرده در حدود همین متن موجود است و بنابراین او نسخه کاملتری در اختیار نداشته است. به نظر می رسد اصل کتاب تألیفی هم همین مقدار بوده و آنچه به عنوان یافته های بعدی در نسخه های موجود از آن سخن می رود تنها بخشی از داستانسرایی جاعلان متن کنونی است (البته نقلی به واسطه شاذان بن جبرئیل القمی که در سند روایت نسخه تفسیر هم نامش هست در کتاب الحجۃ علی الذاهب إلی کفر ابي طالب، ص ۳۶۱ آمده که در نسخه تفسیر ما دیده نمی شود. در اینجا البته سند تنها از یوسف بن محمد بن زیاد یاد می کند).

۷- محمد بن القاسم، از دیگر سو راوی متن ندبه ای کم و بیش معروف از امام سجاد (ع) در متون شیعی هم هست که آن را گفته اند شیخ صدوق روایت می کرده و نسخه ای از آن به صورت مستقل بعدها و نیز سند آن در ضمن اجازات شیعی روایت می شده و در اختیار است. احتمالاً این متن مستقلاً از سوی شیخ صدوق در خراسان روایت می شده و عمدتاً نیز در میان راویان غیر شیعی او تداول یافت. سند این متن چنین است: "ابو بکر محمد بن القاسم بن محمد الإسترآبادی، قال: حدَّثنا عبد الملك بن إبراهيم و علی بن محمد بن سیار، قال: حدَّثنا أبو يحيى محمد بن عبد الله بن يزيد المقرئ/ المنقري، قال: حدَّثنا سفیان بن عيينة عن الزهري" روایت می کند (نک: بحار الأنوار؛ ج ۱۰۴؛ ص ۱۲۱ تا ۱۲۲؛ متن این ندبه همراه با سند روایت آن تا سده هفتم قمری دو بار تاکنون در مجلات تراثنا و میراث حدیث شیعه چاپ شده است؛ چنانکه می بینیم در اینجا نام نیای او محمد ذکر شده و نیز کنیه اش ابو بکر: "ابو بکر محمد بن القاسم بن محمد الإسترآبادی". این در حالی است که کنیه او در احادیث شیخ صدوق و نیز در سند نسخه موجود تفسیر، ابو الحسن است. از دیگر سو، در نسخه موجود تفسیر از او با این عنوان یاد می شود: "أبو الحسن محمد بن القاسم الأسترآبادی الخطیب رحمه الله".

این روایت ظاهراً در اصل در ضمن مجموعه ای از روایات محمد بن القاسم در زمینه زهدیات امام سجاد است که او از علی بن محمد بن سیار با سند مشابه نقل می کرده است (نک: علل الشرائع؛ ج ۱؛ ص ۲۳۰ تا ۲۳۱).

۸- در آثار شیخ صدوق، گاه محمد بن القاسم تنها از یکی از آن دو راوی و آن یک راوی از پدرش از امام حسن عسکری (ونه اینکه از دو راوی و آن دو از پدرانشان) متن روایت را نقل می کند (نک: نمونه، الخصال، ۳۵۹/۲، ۴۸۴؛ عیون أخبار الرضا، ۱/ ۲۵۴؛ سندها البته دچار تحریف شده اند؛ نیز نک: عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ج ۱؛ ص ۲۷۹) اما در موارد یاد شده متن در نسخه تفسیر موجود دیده نمی شود. از دیگر سو، ابن بابویه گاه در عیون اخبار الرضا روایتی را که نه حدیث خود امام عسکری بلکه مسندی است از آبای خود (از جمله منقول به واسطه امام رضا) در ضمن کتاب از مجموعه روایات محمد بن القاسم نقل کرده است؛ اما روایت نقل شده در نسخه موجود تفسیر دیده نمی شود (نک: عیون أخبار الرضا، ۱/ ۲۵۴ یا ج ۱، ص: ۲۹۱). در پاره ای از روایات ابن بابویه، قائل گفتار باید امام جواد باشد که فی المثل حدیثی درباره امام رضا نقل می کند اما شکل روایت به گونه ای است که با سبک روایات امامان آن طور که ما از منابع دیگر می شناسیم هماهنگ نیست و معلوم است که متن از جای دیگری اخذ شده و سند بدان الحاق شده است (نک: التوحید، ص: ۴۷):

"حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قَامَ رَجُلٌ إِلَى الرِّضَا ع فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صِفْ لَنَا رَبِّكَ فَإِنَّ مَنْ..."; مورد دیگر در عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ج ۱، ص ۲۸۲).

۹- در مقاله ای که در ذیل خواهد آمد و نیز در مقاله ای که سالها پیش در مجله کتاب ماه دین منتشر کرده بودیم (با عنوان تصحیح یک سند در آثار شیخ صدوق) اشاره کرده ایم به یک رشته حدیث در آثار شیخ صدوق و از آن جمله در معانی الأخبار (نک: ص: ۲۸۷ به بعد با این سند: "حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرِ الْجُرْجَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيُّ / الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ النَّاصِرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع؛ نیز نک: عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ج ۲؛ ص ۲ به بعد؛ نیز: ص ۵۲؛ ج ۱؛ ص ۲۷۴ تا ۲۷۵؛ ۱/ ۲۹۷ به بعد؛ ج ۱، ص: ۳۱۲) که در آن چنین می نماید که محمد بن القاسم با یک واسطه از ناصر کبیر اطروش روایت می کند و او از پدرش و پدر از امام جواد (این روایات خیلی از لحاظ ترتیب بندی رشته احادیث بر اساس نام امامان شبیه روایت محمد بن القاسم در تفسیر العسکری است؛ علاوه بر اینکه اینجا هم رشته ای از احادیث است مسنداً از امامان). این در حالی است که اینجا منظور از "الحسن بن علی الناصری" می تواند امام حسن عسکری باشد؛ کما اینکه فهم صدوق هم از آن همین بوده است.

ما در مقاله کتاب ماه دین به بررسی این سند پرداخته ایم. گرچه روایت ناصر کبیر اطروش از پدرش مستقیماً ظاهراً چندان مسلم نیست اما روایت محمد بن القاسم از او با یک واسطه در اینجا بیشتر قابل قبول است تا روایت او با یک واسطه از امام حسن عسکری. به هر حال هم این دسته روایات و هم روایت زهدیات او از امام سجاد نشان می دهد محمد بن القاسم خود با زیدیه گویا بی ارتباط نبوده؛ به ویژه اینکه اهل جرجان بوده است.

تحقیقی درباره منشأ متن موجود تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) تفسیری که به نام تفسیر منسوب به امام حسن عسکری در میان امامیه شناخته می شود، بی تردید تفسیری کهن است. اما ما به درستی نمی دانیم که ریشه و اصل این تفسیر دقیقاً مربوط به چه زمانی است. اطلاعاتی که منابع از این کتاب به دست می دهند، بسیار اندک و آشکارا متناقض است. البته روشن است که قسمتهایی از آن علائق شیعی در سده های نخستین تشیع در سده های سوم و چهارم قمری را بازتاب می دهد. تاکنون تحقیقات متعددی درباره این تفسیر منتشر شده است؛ این امر هم به دلیل اهمیت انتساب این اثر به امام حسن عسکری است و هم به دلیل پاره ای از مضامین آن است که برای درک تحولات عقاید و فقه امامیه به کار می آید. دست کم بخشهایی از این اثر به دلیل آنکه در متون کهن حدیثی یعنی در پاره ای از کتابهای ابن بابویه صدوق روایت شده، وضعیت روشنتری دارد. به تعبیر دیگر قسمتی از مطالب این تفسیر را که برای نخستین بار در کتابهای شیخ صدوق نقل شده، دست کم می توان تا زمان او یعنی اواخر سده چهارم قمری پی گرفت. اما این واقعیت تکلیف کل متن موجود در شکل کنونی آنرا حل نمی کند. در حقیقت ما به درستی نمی دانیم که این تفسیر از چه زمانی در شکل کنونی آن در اختیار است. نسخه های این کتاب همگی نسبتاً متأخرند و نمی توانند استمرار تاریخی این متن و اصالت انتساب آن را نشان دهند. تنها از طریق پاره ای از منابع و نیز نسخه های موجود کتاب می دانیم که این کتاب در سده ششم توسط شماری از محدثان امامی روایت می شده است و برای آن طریقی تا شیخ صدوق و از وی به شخصی که این تفسیر را ظاهراً برای نخستین بار از راویان اصلی روایت می کرده است، ذکر می کرده اند. البته نسخه کتاب کامل نیست و اصلاً معلوم نیست در اصل آن چه اندازه بوده است. از آنجا که تفسیر کنونی تنها دو سوره فاتحه و بقره (وتازه نه به شکل کامل) را پوشش می دهد، معلوم می شود که اصل کتاب اگر کامل بوده، تا چه اندازه مفصلتر از متن کنونی می توانسته باشد. اما همین نسخه هم دست کم بنابر گواهی نسخه کنونی، همه یکجا فراهم نبوده و پاره هایی از آن به تدریج و با نقص در کنار بخشهای اولیه قرار گرفته است. بنابراین داستان نسخه و تبار آن کاملاً در پرده ای از ابهام قرار دارد و تردید در مجموعه کنونی را بیشتر دامن می زند. گفتیم که شماری از احادیث آن توسط ابن بابویه در کتابهای متعدد وی، گرچه با تفاوتی در

نحوه اسناد آن نقل شده است. با این وصف من تاکنون روایتی را به نقل از ابن بابویه در کتابهای حدیثی متقدم و از نسل شاگردان و یا اندکی بعد از علمای حدیث امامیه نیافته‌ام که نشان دهنده رواج متن این تفسیر از طریق ابن بابویه در میان علمای متقدم باشد (حتی راویان ادعایی متن این تفسیر که در سند آغازین این متن، این کتاب را بنا بر ادعا روایت کرده‌اند از آن در آثار موجود خود نامی نبرده و یا روایاتی نقل نکرده‌اند. از دیگر سو، در کتاب دلائل الامامة، ص ۱۹۵ که کتابی است با ماهیت بسیار پیچیده از طریق آثار ابن بابویه روایتی از محمد بن القاسم موجود است با سند مورد گفتگو که تازه در نسخه موجود تفسیر هم دیده نمی‌شود و متکی است بر آثار خود صدوق). از طریق غیر ابن بابویه نیز نامی از ابو الحسن محمد بن القاسم المفسر الاسترابادی الخطیب که راوی/نویسنده این متن فرض می‌شود، در کتابهای حدیثی متقدم وجود ندارد. بنابراین این کتاب تنها از طریق ابن بابویه شناخته می‌شده و در عین حال در روایات نسلهای بعدی تا قرن ششم قمری، از روایات این کتاب، چه با واسطه و چه بی واسطه جز همان یک مورد در دلائل الإمامة مورد دیده نشده است. بدین ترتیب، تنها می‌توان بر اساس کتابهای ابن بابویه راهی به روشنایی نسبی برد. البته احمد ابن الغضائری در کتاب الضعفاء (ص ۱۴۸/۹۸ بر اساس روایت ابن بابویه)، گزارشی درباره محمد بن القاسم المفسر الاسترابادی (راوی و گردآورنده این متن که ابن بابویه از او به صورت مستقیم نقل می‌کند) می‌دهد، که از آن پیداست کاملاً این متن را می‌شناخته است. اما شاید به دلیل همان نگاه انتقادی که او داشته و دیگران هم از رجالیان و محدثان بغداد نسبت به این کتاب داشته‌اند، روایت احادیث این متن را حتی با واسطه ابن بابویه جاز نمی‌دانسته‌اند. جالب اینکه نجاشی و یا طوسی در فهرستهای خود، با وجود آشنایی با روایات و طرق ابن بابویه، نه نامی از محمد بن القاسم المفسر برده‌اند و نه از این متن و طرق آن یاد کرده‌اند. بنابراین مسئولیت وجود این شخص و این متن، دست کم بخشی از آن بر عهده ابن بابویه صدوق است. ما به درستی نمی‌دانیم که اساساً آیا این شخص وجود خارجی داشته است و یا نه؟ اما از نوع تعبیر ابن بابویه از وی در کتابهایش بر می‌آید که وی او را دیده بوده و یا دست کم می‌شناخته است. بنابراین خیلی بعید است که تنها مستند ابن بابویه در روایات محمد بن القاسم المفسر نسخه‌ای به صورت وجاده بوده که وی از آن با تعبیر حدثنا روایت کند. به هر حال به دلیل سفرهای خراسانی ابن بابویه، این احتمال بسیار قوی است که تنها وی توانسته با این محدث ملاقات کند و از او دفتری/دفاتری در حدیث روایت نماید؛ اما بغدادیان با وی و شخصیت او آشنایی نداشته‌اند. تعبیر ضعیف و کذاب ابن غضائری در مورد او نباید به معنی آن تلقی شود که ابن غضائری از وی شناختی ویژه و شخصی و تاریخی داشته، بلکه کما اینکه در موارد دیگر هم می‌توان نشان گرفت، تنها ناظر به روایات اوست که آنرا از طریق ابن بابویه می‌شناخته است و تصریح او در مورد اینکه ابن بابویه از او روایت می‌کند، دلالت بر همین معنا می‌تواند داشته باشد.

از دیگر سو ما به درستی نمی دانیم که ابن بابویه چه دفاتر و یا روایاتی را از محمد بن القاسم المفسر روایت می کرده، اما بخشی از روایات او از محمد بن القاسم، شامل احادیثی است که می توان آنها را در دفتر موجود و موسوم به تفسیر العسکری یافت. اما این، همه موارد روایات ابن بابویه از او نیست، بلکه ابن بابویه از وی شماری اندک از احادیث دیگری هم روایت می کند که در غالب آنها، باز محمد بن القاسم روایاتی از امام عسکری به روایت از آبائشان نقل می کنند[۱]، اما آنها ارتباطی با تفسیر موجود ندارند. اما قبل از آن توجه به این نکته مهم است که نسخه موجود تفسیر منسوب به امام حسن عسکری نیز کما اینکه پیشتر گفتیم، به روایت ابن بابویه است و در سده ششم نیز کما اینکه از الاحتجاج طبرسی بر می آید (۸-۶/۱)، این متن را با روایت ابن بابویه می شناخته اند. اما به نظر من، نه سند آغازین متن موجود (در دو نوع نسخه آن که در مقدمه آقای موحد ابطی آنها را آورده اند) و نه سند مذکور در الاحتجاج طبرسی به ابن بابویه، هیچ کدام بر اساس سماع و یا قرائت و یا اجازه ای مبتنی بر مناو له و بر خاسته از نسخه ای به روایت ابن بابویه نیست و تنها در دوره های بعدی بر اساس اجازات عام، متن موجود را که به روایت ابن بابویه به صورت وجاده موجود بوده، با سندی به او روایت می کرده اند. بنابراین مشکل اصلی این است که دفتر موجود در شکل کنونی آن ریشه در کدام تاریخ دارد و نسبت آن به ابن بابویه تا چه اندازه قابل اعتناست؟

به نظر نویسنده این سطور، متن موجود تنها در دوره ای متأخرتر از عصر بغداد، در میان محافل امامی پرداخته شده و شاید تنها در پاره ای از نسخه ها، روایت آن به ابن بابویه نسبت داده شده و شاید هم در پاره ای نسخه های دیگر که اختلافاتی در منشأ و حجم آنها با آن یکی داشته، به حسن بن خالد البرقی منسوب می شده است؛ مسئله ای که موجب آن شده که ابن شهر آشوب (معالم، ص ۷۰) بی هیچ سابقه ای تفسیری به نام تفسیر العسکری را به این شخص اخیر و با املائی امام عسکری (کدام یک از امامین عسکریین؟) نسبت دهد و اجزاء آنرا هم ۱۲۰ مجلد بداند. این متن با وجود اینکه در بیشتر نسخه های آن به ابن بابویه نسبت داده می شده و وی راوی آن فرض می شده، اما در شکل کنونی آن، تنها ساخته دورانی پس از اوست. در حقیقت در اصل ظاهراً دفتری در حدیث وجود داشته که در آن محمد بن القاسم المفسر از طریق دو تن راوی نا شناخته (ابوالحسن علی بن محمد بن سیار /یسار/ صیاد[۲] و ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد) احادیثی در تفسیر را از امام حسن عسکری و در بیشتر موارد به سند آن امام از آبای خویش روایت می کرده است و آن دفتر به روایت ابن بابویه از او در اختیار بوده است، همان دفتری که ابن بابویه از آن در کتابهای حدیثی خود بهره می برده است و ابن غضائری نیز آن را می شناخته است. آن دفتر به احتمال قوی مقدمه نسبتاً مفصلی را که همینک

در متن موجود تفسیر می بینیم دارا نبوده است، مقدمه ای که بی تردید مطالب آن با روایات ابن بابویه از محمد بن القاسم المفسر در کتابهایش منافات دارد؛ چرا که در روایات ابن بابویه، دو راوی ناشناخته فوق از طریق دو پدر خود از امام حسن عسکری روایت می کنند، در حالی که در مقدمه متن موجود، ناشیانه پدر آن دو از مجالس املائی تفسیر غایب شده اند و این دو فرزند هستند که متن تفسیر را از امام روایت می کنند. احتمالاً سازنده متن کنونی، مقدمه ای داستانی و جذاب که از لحاظ روانی می توانسته بر جذابیت متن موجود بیافزاید بر متن کتاب افزوده (مطالبی که از لحاظ تاریخی به ویژه مسائلی که به امام حسن عسکری و حسن بن زید علوی، داعی کبیر باز می گردد، مخدوش است) و آنگاه متنی تازه فراهم کرده که ضمن در بر داشتن متن اولیه که به روایت ابن بابویه بوده، شامل احادیث زیاد دیگری، احتمالاً بر اساس منابع دیگر (شاید بر اساس تفسیری که به حسن بن خالد نسبت داده می شده و هویت و اصالت آن معلوم نیست) نیز بوده که اِدا نشانی از آنها در مجموعه روایات ابن بابویه از محمد بن القاسم در کتابهایش دیده نمی شود. اساساً نقلهای ابن بابویه از متن تفسیر چندان زیاد نیست و با این حساب شاید بخشهای الحاقی مقدار قابل توجهی بوده است. آنگاه متن فراهم آمده، در میان برخی محافل امامی در سده ششم قمری به عنوان متن روایت شده وسیله ابن بابویه قلمداد شده و با اضافه کردن اسنادی به آغاز آن برای روایت آن از شیخ صدوق، به عنوان کتابی با سند روایی متصل تلقی شده است، در حالی که بنا به سنت اجازات متأخر، این اسناد ناظر به مناوَله و گواهی ویژه آن دفتر خاص از سوی ابن بابویه و از طریق انتقال گواهی شده تاریخی نبوده است. در سده ششم قمری علاقه به روایت معجز و دلائل امامان و احادیث فضائل غریب در میان شیعیان امامی فزونی گرفت و چندین کتاب در این زمینه در همین سده نوشته شد. به هر حال با توجه به آن فضای فرهنگی و اعتقادی، روایات زیادی در همین گونه مضامین و نیز مضامین فضائل و مسائلی دیگر ساخته و پرداخته شده و به این کتاب افزوده شده که به نظر من به هیچ وجه در دوره ابن بابویه شناخته شده نبوده است. در غیر این صورت بعید است که ابن بابویه که علی الظاهر اعتماد زیادی به این متن اولیه داشته، در روایت آن بخش از روایات در کتابهای خود، خودداری کرده باشد. البته ممکن است گفته شود که ابن بابویه در کتابهای مفقودش به شمار دیگری از روایات این متن توجه کرده که به دلیل مفقود شدن آنها، از آن بی اطلاعیم. این البته خود می تواند به عنوان یک احتمال در نظر گرفته شود، اما با توجه به اهمیت این متن که در آن با وسائلی اندک مقدار زیادی احادیث از امام حسن عسکری از آباء ایشان روایت می شده، و اهمیت آن برای محدثی مانند ابن بابویه پوشیده نبوده، بسیار بعید است که با توجه به اعتمادی که به این متن داشته، تنها به همین مقدار محدود در کتابهای موجودش بسنده کند. از دیگر سو، جز با چند استثناء محدود [۳]، در تمامی روایات ابن بابویه از محمد بن القاسم و از این متن، امام حسن عسکری تنها با سند متصل از آباءشان از ائمه متقدم روایت می کنند و خود نقش زیادی در تفسیر ندارند. این در حالی است

که در متن تفسیر موجود، بخشی قابل توجه به تفسیر خود امام باز می‌گردد. با توجه به سهمی که ابن الغضائری در روایت متن این تفسیر، برای محدث امامی سهل بن أحمد الدیباجی (د. ۳۸۰ق) قائل شده (با وجود اینکه نه در روایات ابن بابویه و نه در متن موجود سخنی از سهل دیباجی به میان نمی‌آید)؛ با وجود مبهم بودن عبارت وی در این باره، می‌توان احتمال داد که متنی که توسط محمد بن القاسم المفسر روایت می‌شده، شاید در دفتری دیگر و به احتمال قوی بدون استناد به امام حسن عسکری، به روایت سهل بن أحمد الدیباجی از پدرش روایت می‌شده، که از عبارت ابن غضائری درست نمی‌توان تشخیص داد که سهم سهل الدیباجی در این میان چه بوده است [۴]. به هر حال ابن غضائری که می‌دانیم کتابشناس ماهر و دقیق النظری بوده و دفاتری را می‌شناخته که دیگران بدان دسترسی نداشته‌اند، این دفتر دوم را هم می‌شناخته و برای او پرسش بر انگیز بوده که چه طور همین روایات، از طریق ابن بابویه از محمد بن القاسم المفسر که او را کذاب و ضعیف می‌خواند و از طریق او از دو تن راوی ناشناخته از پدرانشان از امام روایت می‌شده است؟ بنابراین وی که به خوبی به جعلی بودن مجموعه روایات منسوب به سهل دیباجی (که خود در جایی دیگر سخت مورد طعن و تضعیف ابن الغضائری قرار گرفته، الضعفاء، ص ۶۷ / ۶۶) واقف بوده، بر اساس اینکه آن روایات تفسیری از این طریق تردید بر انگیز نیز به امام نسبت داده می‌شده، ناچار به واکنش شده و تردید خود را نسبت به محمد بن القاسم ابراز کرده است. نکته جالب اینکه در نسخه ابن غضائری از متن ابن بابویه از محمد بن القاسم، ظاهراً روایات به امام هادی (ابوالحسن الثالث علیه السلام) منسوب بوده است (و شاید به این دلیل که روایات، کما اینکه پیشتر گفتم بیشتر در شکل اسناد امام حسن عسکری از پدر از آبای ایشان است)؛ در حالی که به روشنی در روایات ابن بابویه در کتابهایش، پدران آن دو راوی مجهول الحال، تفسیر را از امام حسن عسکری شنیده‌اند و نه از امام هادی.

به هر حال اشتباهات تاریخی در این متن که برخی از آنها مورد اشاره مرحوم بلاغی در آلاء الرحمن هم قرار گرفته، احتمال ساخته شدن بخشهای از این تفسیر وسیله متأخران را بیشتر می‌کند.

[۱] نک: امالی صدوق، ص ۱/۳۶۱؛ علل الشرایع، ۲/۲۹۸/۱؛ عیون، ۲/۲۹۸/۱؛ ۹/۲۷۴/۱؛ ۵۴/۲۹۷/۱؛ ۸۱/۳۱۲/۱؛ ۱/۲/۲؛ ۱۹۹/۵۲/۲؛ معانی، ۱/۲۸۷؛ ۲/۲۸۸؛ ۶/۲۸۹. در پاره ای از این دسته روایات، محمد بن القاسم از شخصی به نام احمد بن الحسن الحسینی روایت می‌کند که وی از امام حسن عسکری از آبای

ایشان روایت می‌کند. در شماری از آنها، الحسن بن علی به الحسن بن علی الناصر یا الناصری تحریف شده که وی را ناصر اطروش فرض کرده اند. در این باره سالها پیش مقاله ای کوتاه در کتاب ماه دین نوشته ام.

[۲] جالب است بدانیم که در موردی، محمد بن القاسم المفسر در روایت ابن بابویه، از علی بن محمد بن سیار (به تنهایی) روایتی نقل می‌کند که ربطی به تفسیر ندارد و در آن وی نه از امام که از یک راوی دیگر (به نام ابو یحیی محمد بن یزید المنقری)، سه روایت را از سفیان بن عیینه نقل می‌کند. نک: علل الشرایع، ۱/۲۳۰-۲۳۱-۵؛ نیز نک: ندبة الامام السجاد، سند آغازین که در میراث مکتوب شیعه، دفتر پنجم به چاپ رسیده است.

[۳] نک: التوحید، ۵/۲۳۰؛ النبوة صدوق، نسخه راوندی در قصص الانبياء، ۱۷۰/۱۹۷؛ ۲۸۸/۳۵۷؛ معانی الاخبار، ۲/۴؛ ۴/۲۴؛ ۴/۳۳؛ ۹/۳۶

[۴] عبارت وی چنین است: "والنفسير موضوع عن سهل الدياجي عن ابيه بأحاديث من هذه المناكير"

جمعه ۱۶ اسفند ۱۳۹۲ ساعت ۱۸:۵۶